

محتوای اجتماعی جامعه مدنی در یک جامعه مستعمراتی

جامعه مدنی چیست؟

دکتر شاپور رواسانی

کرسی اقتصاد اجتماعی کشورهای در حال رشد - دانشگاه الدنبرگ آلمان

مقدمه:

اجتماعی و لذا محتوای اجتماعی و شکل تضادها دارند و به این جهت تعاریفی که در رابطه با این جوامع در باب جامعه مدنی و نیروها و نهادهای اجتماعی آنها ارائه شده و می شود، ناگزیر متفاوت است و باید هم متفاوت باشد (این امر در باب سایر مسائل اجتماعی هم صادق است). با توجه به این نکته می توان گفت که تعاریف ارائه شده در باب جامعه مدنی «بیچیده» یا «سردرگم» نیست بلکه متفاوت است و این تفاوتها نتیجه وجود تفاوت در زمینه های تاریخی و اجتماعی جوامع مختلف و یک جامعه معین در دوره های مختلف است، گرچه ممکن است در پاره ای موارد ظاهر و شکل بیانی تعاریف شبیه یا حتی یکسان باشد.

کوشش برای تعمیم تعاریفی که در جوامع معین، در دوره های تاریخی معین و در شرایط شیوه تولید معین از جامعه مدنی ارائه شده یا می شود به سایر جوامع، بابکار بردن پوسته لفظی و ظاهر بیانی و بدون توجه به هسته و مصادیق اجتماعی و طبقاتی آنها حاصلی جز سردرگمی و شرکت در یک بحث پایان ناپذیر و بی نتیجه نخواهد داشت و چیزی جز جستجوی کلید گم شده در داخل خانه در خارج از خانه نیست.

بدین سبب تعاریفی را که در باب جامعه مدنی در دوران باستان (یونان) و در جوامع سرمایه داری ارائه شده و می شود نمی توان با توسل به ظاهر بیانی و بدون توجه به محتوای اجتماعی، در جوامع مستعمراتی که در آنها شیوه تولید مستعمراتی شیوه تولید مسلط می باشد به کار برد.

ضرورتاً تأکید می شود که لازمه شکوفایی و توسعه «جامعه مدنی» در مستعمرات به معنای فضایی اجتماعی که در آن افراد جامعه امکان داشته باشند خارج از سلطه طبقات حاکم، حکومت و دولت اظهار نظر کنند و رأی بدهند، عبور از مرحله سرمایه داری یا

نظریاتی که در باب مسائل اجتماعی بیان می گردد باز تاب و محصول شرایط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی و بطور کلی اجتماعی هر جامعه معین در دوره تاریخی معین است و مراد از ارائه آنها کوشش در جهت یافتن پاسخ برای حل تضادهای معینی است که در جامعه وجود دارد، تا جامعه در کل به مرحله بالاتری برسد و تکامل یابد.

یک عقیده اجتماعی بعلت اینکه منطقی است واقعیت نمی یابد و به مرحله اجرا در نمی آید بلکه به اتکاء داده های فرهنگی و سیاسی و شرایط اقتصاددست که مشروعیت پیدا می کند و عملی می شود. در یک نظریه اجتماعی محتوای طبقاتی و اجتماعی تعیین کننده است نه ظاهر بیانی؛ محتوای طبقاتی یک نظریه اجتماعی، زیر بنا و اساس نهادهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی حامل و مجری نظریه است.

اگر مجموعه تضادهای یک جامعه معین را صورت مسئله بدانیم، راه حلی که ارائه می شود باید متناسب و با توجه به داده ها، و عوامل سازنده همان صورت مسئله باشد، و گر نه آنچه بعنوان حل و پاسخ ارائه می شود ممکن است فاضلانه باشد اما حل مسئله نخواهد بود.

آنچه در باب جامعه مدنی از جانب صاحب نظران ارائه می شود از نکاتی که بدانان اشاره شد مستثنی نیست.

در بررسی مسئله «جامعه مدنی»، مانند هر مفهوم و مقوله اجتماعی دیگر، باید بطور دقیق و مشخص به این نکته توجه شود که آنچه جوامع دوران باستان را از جوامع فئودال و جوامع سرمایه داری و این همه را بطور عمده از جوامع مستعمراتی جدا می کند، تفاوتی است که این جوامع در شیوه تولید، صورت بندی

جنايات سرمايه‌داران و سرمايه‌داري استعماري در سطح ملي و جهاني و نادیده گرفتن غارتها، كشتارها، و ادامه استعمار و وحشيانه از جانب مدعيان دفاع از حقوق بشر، فرار از واقعيت و بي‌صداقتي در برابر مردم محروم جوامع مستعمراتي است. با وجود سلطه اقتصادي، فرهنگي، سياسي و نظامي كلنياليسم و استعمار سرمايه‌داري، جامعه مدني جهاني بعنوان فضاي خارج از سلطه استعمارگران و طبقات حاكم وابسته به استعمار، در مستعمرات وجود داشته و دارد اما اين فضا مانند فضاي جامعه مدني در درون جوامع مستعمراتي محدود و تحت فشار است. در رابطه با تحقق جامعه مدني جهاني بايد گفت كه كدام دولتها و طبقات حاكم، چرا و چگونه مردم مستعمرات را غارت مي‌كنند و با بكار بردن زور و فشار از شكوفائي جامعه مدني جهاني جلوگيري مي‌نمايند و چه نيروها و نهادهاي اجتماعي در مستعمرات در بي‌رهائي از قيود شوم سرمايه‌داري محلي و استعمار سرمايه‌داري هستند. پاره‌اي از نظريه پردازان، جامعه مدني را با جامعه متمدن يكي مي‌دانند در حالي كه اين دو مفهوم اجتماعي كاملاً متفاوت است و شباهت لفظي نبايد موجب اشتباه شود.

تمدن مراحلي از رشد اقتصادي، اجتماعي و فرهنگي و چگونگي شرايط عام زندگي مادي و معنوي جوامع انساني در طول تاريخ است كه در همه سرزمينها و در ميان همه اقوام جهان به اشكال مختلف رشد كرده و مي‌كند. هر جامعه تمدن خود را دارد كه ممكن است در رابطه‌اي كاملاً دقيق و نزديك و حتي يكسان با تمدن جوامع ديگر باشد يا نباشد؛ روند پيدايش و رشد تمدن در جوامع انساني، از بدو تشكيل جوامع آغاز شده و ادامه دارد. اشتباه و كاملاً غلط است اگر پيدايش و رشد تمدن را به جوامع اروپائي در دو يا سه قرن اخير محدود كنيم.

لازم است به اين نكته اساسي اشاره شود كه حق حيات همه انسانها، در همه جوامع و در همه دوره‌هاي تاريخي و همه شيوه‌هاي توليد و همه سرزمينها امري بديهي است و اين حق مسلم، تمام زمينه‌هاي فرهنگي، سياسي، اقتصادي همه انسانها در همه ادوار تاريخ را دربرمي‌گيرد. موضوع اصلي جامعه مدني وراي همه تعريف‌ها، دفاع از حق حيات انسان در برابر عوامل و سازمانهاي اجتماعي است كه چنين حقي را ضايع مي‌كنند. لذا در هر جامعه معين و در دوره معين بايد نشان داد كه چه كساني و چرا و چگونه به حق حيات انسانهاي ديگر تجاوز مي‌كنند، و چگونه مي‌توان از اين حق دفاع نمود. جامعه مدني را نمي‌توان در يك جامعه «ايجاد» كرد. تاريخ مبارزات ضد ستم توده‌هاي محروم در همه ازمنه تاريخي و در همه سرزمينها، پيدايش و ظهور نظريات اجتماعي ضد ستم و ضد سلطه طبقات حاكم ثابت مي‌كند كه جامعه مدني در همه جوامع انساني سازمان يافته، به شكلي و با محتواي خاص اجتماعي وجود

اقتباس بينش‌هاي اين نظام اجتماعي و شيوه توليدي نيست زيرا چنين عبور و اقتباسي به علت وجود تفاوتهاي بزرگ و تعيين كننده در شيوه توليد و ساختارهاي اقتصادي و فرهنگي و نهادهاي اجتماعي اصولاً ممكن نيست. كسي كه چنين اقتباسي را ضروري مي‌داند و توجيه مي‌كند، از روند تاريخي پيدايش شيوه توليدي سرمايه‌داري، نهادهاي فرهنگي، سياسي و اقتصادي آن، و زمينه تاريخي و اجتماعي ارائه نظريات در باب جامعه مدني در اين جوامع بي‌اطلاع است و لذا انتقال مفاهيم اجتماعي جامعه سرمايه‌داري به جامعه مستعمراتي را ممكن و كافي مي‌داند.

چنين بي‌توجهي در باب دولت نيز وجود دارد. محتواي اجتماعي و طبقاتي دولت در يك جامعه برده‌داري با محتواي طبقاتي و اجتماعي آن در يك جامعه سرمايه‌داري و محتواي اجتماعي و طبقاتي دولت در يك جامعه سرمايه‌داري با محتواي اجتماعي و طبقاتي دولت در يك جامعه مستعمراتي كاملاً متفاوت است و بدین سبب روابط افراد با دولت در دايه جامعه مدني نيز در اين جوامع و شيوه‌هاي توليد الزاماً متفاوت خواهد بود.

براي ارائه تعريف در باب جامعه مدني در هر جامعه بايد نخست شيوه توليد مسلط و در اين رابطه محتواي اجتماعي و طبقاتي دولت را تشریح کرد و توضیح داد و سپس به تعيين نقش دولت در جامعه معين پرداخت. چگونه مي‌توان بدون شناخت بافت طبقاتي و اجتماعي دولت در يك جامعه و شيوه توليد معين، از وظايف آن و روابط افراد جامعه با آن سخن گفت؟ طبقه حاكم و دولت در يك جامعه مستعمراتي و در چارچوب شيوه توليد مستعمراتي، بافت اجتماعي و طبقاتي ديگري غير از جوامع سرمايه‌داري دارند. توجه به اين امر بخصوص در زماني كه مسئله جامعه مدني در يك جامعه مستعمراتي مطرح مي‌گردد داراي اهميت اساسي است زيرا در جوامع مستعمراتي، محتواي طبقاتي و اجتماعي جامعه مدني و نهادهاي فرهنگي آن نيز با محتواي اجتماعي و نهادهاي فرهنگي جامعه مدني در نظام سرمايه‌داري تفاوتهاي اساسي دارد و اگر به اين تفاوتها توجه نشود و كار تحقيق به روينويسی يارديف كردن آراء صاحب نظران در جوامع سرمايه‌داري محدود بماند، كوشش براي شكوفائي و بسط جامعه مدني در مستعمرات به جائي نخواهد رسيد.

نكته ديگر اينكه بدون قبول اين حقيقت كه هنوز كلنياليسم و استعمار سرمايه‌داري بر روابط بين‌المللي حاكم است، نمي‌توان از «پيش شرطهاي تحقق جامعه مدني» جهاني كه در آن همه اقوام و ملل بتوانند در كار اداره جامعه جهاني دخالت و مشاركت داشته باشند سخني به ميان آورد، يا آنچه را در منشورهاي سازمانهاي جهاني و اعلاميه‌ها و قطعنامه‌هاي كنفرانسهاي بين‌المللي درباره دموكراسي و حقوق بشر آمده جدی تلقی نمود. بي‌توجهي به

مراد از «مردم» و «حاکمیت» چیست، معلوم نخواهد بود که مراد از جامعه مدنی چه می تواند باشد.

گروهی از صاحب نظران نیز جامعه مدنی را بعنوان نظریه ای که در «دوران جدید» و در «غرب» ابراز و شکوفا شده مطرح می نمایند و ناگفته می گذارند که مراد از «دوران جدید» و «غرب» چیست.

تقسیم تاریخ به دوره های باستان، قرون وسطی و دوران جدید با محدودیت و توضیحات فراوان فقط در مورد تاریخ اروپا آنهم بنابر دلایل سیاسی و نه علمی صورت می گیرد. با قاطعیت می توان گفت که این تقسیم بندی حتی در مورد کشورهای اروپایی نیز مبهم و سست است. در توضیح و تشریح جامعه مدنی در اروپا درست آن است که گفته شود شکوفایی آن مقارن با پیدایش و رشد و شکوفایی شیوه تولید سرمایه داری در آن قاره و در چارچوب اقتصادی،

سیاسی و فرهنگی این شیوه تولید و محصول بر خورد همه جانبه طبقه نوپای سرمایه داری تجاری-صنعتی با طبقه فئودال حاکم و کلیسای کاتولیک بوده است تا ربط این نظریه با شیوه تولید و بافت اجتماعی ناشی از آن روشن گردد. بکار بردن کلمه «غرب» در بررسی های سیاسی و فرهنگی خالی و دور از اشکال و

ابهام نیست. در جوامع اروپایی غربی از بدو پیدایش و رشد شیوه تولید سرمایه داری به علت پیدایش طبقات جدید اجتماعی و قرار گرفتن طبقه نوپای سرمایه دار نخست در برابر طبقه فئودال و سپس در مقابل طبقه کارگر صنعتی، دو فرهنگ کاملاً متضاد به وجود آمده و رشد یافته است: فرهنگ سرمایه داری که نظریات فلسفی، سیاسی و اقتصادی و مذهبی مدافع این شیوه تولید و استعمار سرمایه داری را در بر می گیرد و فرهنگ ضد سرمایه داری که در همه زمینه ها سرمایه داری را رد می کند.

با وجود تضادهای درونی هر یک از این دو فرهنگ، اختلاف و تفاوت آنها با هم را می توان به خوبی نشان داد و این بدان معناست که فرهنگ «غرب» یکپارچه نیست.

گرچه فرهنگ مسلط بر جوامع اروپایی غربی، تاکنون فرهنگ سرمایه داری و سرمایه داری استعماری بوده و مانده است، اما بکار بردن کلمه غرب بدون توجه به وجود تفاوتها و تضادها در جوامع سرمایه داری، انکار واقعیتهای تاریخی و کنار گذاشتن بسیاری از

داشته و دارد. آنچه مورد بحث و بررسی است حدود و ثغور آن در جوامع مختلف و محتوای اجتماعی و طبقاتی آن است که در شیوه های تولید متفاوت می باشد. دولت هم چیزی خارج، کنار یا بالای جامعه انسانی نیست و جزیی از بافت اجتماعی و طبقاتی آن است. دولت، انسانها و طبقات را نمی سازد بلکه انسانها و طبقات دولت را می سازند. تغییر ساختار دولت فرع و نتیجه تحولات فرهنگی و تغییرات اقتصادی و سیاسی در جامعه است. تحولات فرهنگی در جامعه مدنی می تواند موجب تغییرات اقتصادی و سیاسی و لذا تغییر ساختار طبقاتی دولت و حکومت گردد. اهمیت جامعه مدنی نیز در همین است. با توجه به آنچه آمد روشن می گردد که در تعریف «جامعه مدنی» - بمانند سایر مفاهیم اجتماعی - نمی توان از بررسی طبقاتی جوامع، وجود اختلاف و جنگ طبقاتی

و در دوران ما از بررسی کلتیالیسم و استعمار سرمایه داری طفره رفت و صرف نظر نمود. در این رابطه، همچنین باید توجه داشت که حقوق بشر، به حقوق سیاسی و فرهنگی محدود نمی شود و حقوق اقتصادی را نیز در بر می گیرد زیرا اگر چنین نباشد حقوق سیاسی و فرهنگی نیز محتوای اجتماعی خود را از دست می دهد.

اغلب صاحب نظرانی که بررسی تاریخ جامعه مدنی را از یونان (آتن) آغاز می کنند، این حقیقت تاریخی را ناگفته می گذارند که جامعه آتنی، جامعه ای بود بر اساس برده داری و در آن فقط مردان بالغ آتنی که قادر به حمل اسلحه بودند و بضاعت مالی داشتند شهروند محسوب می شدند و حقوق اجتماعی و سیاسی داشتند. زنان آتنی اصولاً شهروند محسوب نمی شدند تا حقوق اجتماعی و سیاسی داشته باشند و بردگان که تعدادشان نزدیک به ده برابر ساکنان آتن بود اصولاً انسان به شمار نمی آمدند تا چه برسد به شهروند بودن و برخوردار شدن از حقوق اجتماعی و سیاسی.

تعریف جامعه مدنی با تعریف دموکراسی رابطه ای دقیق و نزدیک دارد. دموکراسی به معنای حاکمیت مردم است اما در هر شیوه تولید و ساختار اجتماعی این سؤال مطرح می گردد که مراد از «مردم» کدام گروه های انسانی است، و آیا حاکمیت مردم محدود است یا همه زمینه های اجتماعی را در بر می گیرد. تا بطور دقیق مشخص نگردد که در جامعه معین و در چارچوب شیوه تولید معین

• تعریف هایی که از جامعه مدنی شده «پیچیده» یا «سردرگم» نیست بلکه متفاوت است و این نتیجه وجود تفاوت در زمینه های تاریخی و اجتماعی جوامع مختلف و یک جامعه معین در دوره های گوناگون است.

• موضوع اصلی جامعه مدنی، و رای همه تعریف ها، دفاع از حقوق انسان در برابر عوامل و سازمانهای اجتماعی است. لذا در هر جامعه معین و در دوره معین باید نشان داد که چه کسانی، چرا، و چگونه به حقوق انسانهای دیگر تجاوز می کنند و چگونه می توان از این حقوق دفاع کرد.

• جامعه مدنی در همه جوامع انسانی سازمان یافته به شکلی و با محتوای خاص اجتماعی وجود داشته و دارد. آنچه مورد بحث و بررسی است، حدود و ثغور آن در جوامع مختلف و محتوای اجتماعی و طبقاتی آن است که بسته به شیوه های تولید متفاوت می باشد.

جوامع اروپایی در قرون ۷ و ۸ میلادی تا دوران پیش از پیدایش و رشد سرمایه‌داری، سکولاریزم به معنای دولتی کردن اموال و زمینهای متصرفی کلیسا از جانب شاهان و شاهزادگانی بود که با وجود اعتقادات نیرومند مذهبی و رعایت شئون و مراسم دینی و همکاری نزدیک با کلیسا، بنا به ضرورت‌های اقتصادی یا نظامی به تصرف (دولتی کردن) زمین‌های کلیسا اقدام می‌کردند.

سکولاریزم به معنای انتقال مالکیت اموال و زمینهای دستگاهها و سازمانهای مذهبی به دولت و شاهان و همچنین جدا و مستقل دانستن حکومت و دولت از سازمانهای مذهبی و تعلیم دینی را در اکثر جوامع می‌توان نشان داد.

در جریان سکولاریزم در اروپا با شروع دوره پیدایش و رشد سرمایه‌داری، و عصر باصطلاح روشنگری، مبارزه میان کلیسا و سرمایه‌داری و فرهنگ سرمایه‌داری نیز محتوی و شکل جدیدی یافت. این مبارزه در کشورهای اروپای غربی همزمان و همشکل نبود اما در همه جا در پایان کار به ائتلاف اربابان دین و اربابان سرمایه انجامید. در توضیح سکولاریزم در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری و به معنای جدا بودن دولت و کلیسا از یکدیگر، چه موافقان و چه مخالفان آن ناگفته می‌گذارند که در این شیوه تولید، دولت و کلیسا، دوبازوی سرمایه‌اند. سرمایه دین و دولت را در همه زمینها بهم تلفیق نموده و آشتی داده است. درست است که سازمانهای دولتی و سازمانهای سیاسی از کلیسا و سازمانهای مذهبی جدا هستند اما حقیقت این است که میان دین و دولت بر اساس قدرت حکومت سرمایه‌داران، همزیستی سودآوری برای هر دو جانب برقرار شده است.

در جوامع سرمایه‌داری کلاسیک، دین به صورت ابزار ایدئولوژیک دولت و طبقه حاکم سرمایه‌دار، برای حفظ آرامش اجتماعی و سرگرمی توده‌های مردم در داخل، و برای مشروعیت دادن و پنهان کردن مقاصد اقتصادی در خارج (مستعمرات) به کار گرفته شده است.

در جوامع سرمایه‌داری، کلیسا نه فقط یک شریک فرهنگی و سیاسی است بلکه شریک اقتصادی طبقه استعمارگر نیز هست. آنچه مورد ضدیت و مخالفت فتوادلها، شاهان، شاهزادگان و سپس سرمایه‌داران و استعمارگران بوده و هست، دینی است که مخالف استثمار انسان از انسان، مخالف فتوالیسم و سرمایه‌داری، استثمار و استعمار باشد، نه دینی که بیعدالتی‌های اقتصادی و مظالم سیاسی طبقات حاکم را توجیه کند و رهبرانش درباره بیعدالتی‌ها و فجایع سرمایه‌داری و استعمار سرمایه‌داری سکوت نمایند.

در جامعه سرمایه‌داری، دین در مخالفت و ضدیت با سیاست و اقتصاد قرار ندارد بلکه در تمام این زمینه‌ها با سرمایه‌داری به توافق رسیده است. از همان بدو پیدایش و رشد شیوه تولید سرمایه‌داری این نکته مشخص بود که دین را از سیاست نمی‌توان جدا کرد زیرا

نظریات اجتماعی ضد سرمایه‌داری و مبارزات اجتماعی و طبقاتی در این جوامع است. هیچ یک از جوامع انسانی را - چه در گذشته و چه حال - نمی‌توان کاملاً یک کاسه و همگون دانست. انکار وجود تضادهای اجتماعی و طبقات، انکار وجود مبارزات اجتماعی و فرهنگ ضد ستم در جوامع انسانی است و این انکار تنها به سود طبقات و اقشار حاکم و استثمارگران و استعمارگران می‌باشد.

نه فقط در جامعه اقتصادی و جامعه سیاسی، بلکه در جامعه مدنی کشورهای سرمایه‌داری برخورد و منازعه این دو فرهنگ قابل لمس و درک است.



چنان که ذکر شد، جامعه مدنی در اروپای غربی در جریان مبارزه سرمایه‌داری نوپای تجاری - صنعتی با سلطه مشترک فتوالیسم، دولت اشرافی و مستبد و کلیسای کاتولیک شکوفا گردید تا خارج از حوزه این سلطه مشترک که بطور مشخص در «دولت» تبلور می‌یافت و متمرکز می‌شد فضای سیاسی و فرهنگی برای حفظ حقوق افرادی که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند توسعه یابد. تا پیش از قدرت یافتن سرمایه‌داری در این جوامع و شرکت در حاکمیت و دولت، جامعه مدنی در تضاد با جامعه سیاسی و جامعه اقتصادی قرار داشت اما با قبضه شدن قدرت حکومت و دولت بوسیله طبقه سرمایه‌دار، این تضاد از میان رفت. اما به جای آن تضاد میان کار و سرمایه، در همه زمینهای جامعه اقتصادی، جامعه سیاسی و جامعه مدنی بروز و ظهور کرد.

در فرهنگ سرمایه‌داری، جامعه مدنی سرمایه‌داری در رابطه‌ای مستقیم با دموکراسی، سکولاریزم، اقتصاد، فردگرایی و پلورالیسم سرمایه‌داری قرار دارد. ذکر پسوند سرمایه‌داری برای هر یک از مفاهیم اجتماعی که ذکر شد ضروریست زیرا این مفاهیم و مقولات اجتماعی، در شیوه‌های تولید دیگر، و در فرهنگ ضد سرمایه‌داری تعاریف و مصادیق متفاوتی دارد.

در باب دموکراسی سرمایه‌داری در اینجا فقط مختصر اشاره می‌شود که در سرمایه‌داری حاکمیت مردم به زمینه سیاسی محدود می‌گردد و اقتصاد در ید قدرت و سلطه یک اقلیت باقی می‌ماند که به‌اتکاء قدرت مالی خود در همه زمینهای سیاسی، فرهنگی و مذهبی بطور مؤثر و مداوم تعیین کننده، اعمال حاکمیت می‌کند و موجب می‌شود حاکمیت مردم در زمینه سیاسی نیز از درون خالی گردد. تضاد دموکراسی سرمایه‌داری در این است که با وجود اینکه ادعا می‌شود اکثریت حکومت می‌کند، در عمل اقلیت سرمایه‌دار حاکم است و وجود احزاب و سازمانهای متعدد فرهنگی و مذهبی تغییری در این واقعیت نمی‌دهد.

معنا و مفهوم سکولاریزم نیز در طول تاریخ دچار تحولات فراوان شده است. به این جهت ضروریست در هر جامعه معین و در دوره تاریخی معین مشخص شود که مراد از آن چیست. در

غارتهای استعمار سرمایه‌داری در مورد مردم مستعمرات ابراز نمی‌شود، بلکه در این زمینه فرد جانبدار دولت و طبقه حاکم خودی است و تضادی میان جامعه مدنی و جامعه سیاسی و جامعه اقتصادی وجود ندارد.

شیوه تولید سرمایه‌داری به شرط مقدس و مشروع دانستن مالکیت و شیوه تولید سرمایه‌داری و در چارچوب آن، وجود طبقات مختلف در کنار هم و همکاری آنان را پذیرفته و سودجویی و بهره‌کشی دستجمعی را در همه اشکال آن، چه در داخل جوامع سرمایه‌داری و چه در مستعمرات، چه با مکانیسم بازار داخلی و جهانی و چه با زور و قهر و غلبه، امری کاملاً منطقی و مشروع می‌داند. تضادهای طبقاتی که در بدو پیدایش و رشد سرمایه‌داری موجب بروز اعتراض‌ها و قیامهای اجتماعی شده و در جامعه مدنی منعکس می‌گردید، در دوران توسعه استعمار سرمایه‌داری و به برکت غارت مردم مستعمرات جای خود را به هم‌آهنگی و همکاری

دین پایه اعتقادات اجتماعی عامه مردم است و سیاست نمی‌تواند بر ضد اعتقادات دینی مردم باشد مگر اینکه جهان‌بینی خاصی را بعنوان بدیل دین تبلیغ کند؛ اما ممکن است با واسطه سرمایه و ثروت دین را به شریک دولت مبدل نمود.

همکاری و معاضدت اربابان دین و سازمانهای دینی سرمایه‌دار و ثروتمند با طبقات حاکم را در همه سرزمینها و در همه زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی می‌توان نشان داد و جایی که دین و دولت یکی باشد، سازمانهای دینی و رهبران مذهبی دیگر نقشی در جامعه مدنی ندارند، و نمی‌توانند از حقوق افراد در برابر دولت و حکومت دفاع کنند، چون خود بخشی از دولت و حکومت شده‌اند و با طبقات حاکم منافع مشترک یافته‌اند. در چنین نظامهایی دولت هم مدافع دین است چون تحت عنوان دین می‌تواند همه اقدامات خود را توجیه کند و مشروع جلوه دهد، و از آن مهمتر می‌تواند مخالفت با دولت را مخالفت با دین قلمداد نموده و همه حرکتهای و اعتراضات اجتماعی و حتی دینی و

اعتقادی ضد ستم مردم محروم و معترض را به نام دین سرکوب کند.

فردگرایی سرمایه‌داری نیز تاریخچه‌ای شبیه سکولاریزم دارد. در دوران مبارزه فرهنگی و سیاسی سرمایه‌داری در حال رشد با فئودالیسم و در دوره روشنگری اروپا، فردگرایی به منزله دفاع از حقوق و شخصیت فرد، در فکر و فعالیت‌های اجتماعی و علمی فرهنگی و زندگی خصوصی، در برابر سلطه و اختناق کلیسای کاتولیک مطرح گردید اما با توسعه شیوه تولید سرمایه‌داری و تحت

• دولت چیزی خارج، کنار یا بالای جامعه انسانی نیست و جزئی از بافت اجتماعی و طبقاتی آن است. دولت انسانها و طبقات را نمی‌سازد بلکه انسانها و طبقات دولت را می‌سازند و تغییرات دولت فرع و نتیجه تحولات فرهنگی و تغییرات اقتصادی و سیاسی در جامعه است.

• بیشتر صاحب نظرانی که بررسی تاریخ جامعه مدنی را از یونان (آتن) آغاز می‌کنند، این حقیقت تاریخی را ناگفته می‌گذارند که جامعه آتنی جامعه‌ای بر پایه برده‌داری بوده که در آن فقط مردان بالغ قادر به حمل سلاح و دارای بضاعت مالی شهروند به حساب می‌آمده‌اند و حقوق اجتماعی و سیاسی داشته‌اند. زنان شهروند به‌شمار نمی‌آمده‌اند و بردگان که تعدادشان نزدیک به ده برابر ساکنان آتن بوده اصولاً انسان محسوب نمی‌شده‌اند.

طبقاتی داده و این روند اجتماعی موجب شده که جامعه مدنی بدان صورت که در مراحل اولیه رشد سرمایه‌داری وجود داشت معنا و مفهوم و محتوای اجتماعی و فرهنگی خود را از دست بدهد.

پلورالیسم (تعددگرایی) سیاسی متأثر از پلورالیسم فلسفی است که در تفاوت با وحدانیت و ثنویت بر این اعتقاد بنا شده که جهان از اشیاء و مقولات قائم بالذات و مستقل از یکدیگر ساخته شده و بر اساس و اصول متعددی است. در پلورالیسم سیاسی وجود سازمانهای سیاسی و اجتماعی متعدد و مستقل از یکدیگر پذیرفته می‌شود تا گروه‌های شغلی یا اجتماعی که از افراد مشترک المنافع تشکیل شده‌اند بتوانند در چارچوب شیوه تولید و فرهنگ سرمایه‌داری از منافع و خواسته‌های خود دفاع کنند. در هر حال پایگاه و زمینه اصلی توافقها و اختلافها، قبول مشروعیت طبقه حاکم سرمایه‌دار و نظام سرمایه‌داری از جانب کل جامعه است.

جامعه مدنی، جامعه سیاسی و جامعه اقتصادی در کشورهای

نفوذ اقتصاد سرمایه‌داری از پایه‌های اصلی خود منحرف شد و خصلت ارتجاعی یافت. و نظریه‌ای برای مشروعیت فرهنگی و اجتماعی سرمایه‌داری شد. در این شیوه تولید، فردگرایی بخصوص از جانب وابستگان طبقات سرمایه‌دار و حاکمان اقتصادی، به معنای تکیه کردن بر منافع فردی در برابر منافع اجتماعی و ترجیح دادن خواسته‌ها و منافع فردی بر اصول اخلاقی و انسانی است. در مبارزه بی‌امان و همه‌جانبه و لذا وحشیانه همه با همه، فردگرایی سرمایه‌داری فکر راهنما و عنبر سودجویی‌های بی‌حد و مرز می‌باشد. فردگرایی سرمایه‌داری موجب ضعف جامعه مدنی در این جوامع است زیرا هر کس خود را فقط ملزم به دفاع از حقوق خود می‌بیند و می‌داند و در برابر لطمات و صدماتی که به دیگران می‌رسد بی‌تفاوت است.

در جوامع سرمایه‌داری تازمانی که منافع اقتصادی فردی، -آنها البته تا حدودی- تأمین گردد، نه فقط مخالفتی جدی با زورگویی‌ها و

زحمتکش را تأمین و در جهت ساختن جامعه بی طبقات کوشش کند. روینای چنین جامعه‌ای با روینای جامعه سرمایه‌داری دارای تفاوت‌های اساسی است و جامعه مدنی آن در جامعه سیاسی (دولت و حزب) و جامعه اقتصادی آن حل شده است.

در چنین جوامعی پلورالیسم فلسفی و سیاسی جایی ندارند و سکولاریزم نه فقط به معنای تصرف اموال کلیسا و سازمانهای مذهبی و جدائی دین از دولت یا اشتراک با آن، بلکه به معنای نفی کامل دین پذیرفته شده است.

اختلاف نظر عمده میان جانبداران این نظریه در رابطه با جامعه مدنی در این است که آیا اقتصاد تنها عامل تعیین کننده در جامعه است و شرایط اقتصادی آگاهی را می‌سازد یا اینکه با فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی می‌توان بر شرایط اقتصادی اثر گذاشت و زمینه را برای بدست گرفتن قدرت دولتی و ساختن جامعه سوسیالیستی آماده نمود؟ دیگر اینکه در يك جامعه سوسیالیستی حدود و ثغور دموکراسی سیاسی چیست و تا چه حد سازمانهای دولتی باید تحت نظارت مستقیم جامعه قرار گیرند؟

کوشش‌هایی که در سده حاضر برای استقرار جامعه سوسیالیستی در شوروی و باره‌ای کشورهای دیگر انجام گرفت سرانجام با شکست مواجه شد زیرا صرف نظر از اثر عوامل خارجی (فشارهای نظامی و اقتصادی جهان سرمایه‌داری) کم‌بهادادن به مسئله فرهنگ به معنای وسیع آن، عدم استقرار دموکراسی سیاسی و جامعه مدنی موجب تزلزل اجتماعی در داخل این کشورها شد.

به علت نبود دموکراسی سیاسی، و لذا نبود فضایی برای ابراز مخالفت سیاسی با دولت یا حداقل نظارت بر اعمال دولتیان، و به علت نبود امکان شرکت جامعه در تصمیم‌گیریهای دولتی، رهبران حزب و دولت از جامعه جدا شدند و طبقه جدیدی به وجود آمد که رفته رفته از آرمانهای انقلابی و سوسیالیستی دور گردید. در شوروی و اقمار آن، در حالی که در زمینه اقتصادی ادعا می‌شد جامعه مالک وسائل تولید عمده و ثروتهاست، در زمینه سیاسی اقلیتی تسلط داشت که از موقعیت و مقام حزبی و دولتی خود برای کسب امتیازات مادی بهره‌برداری می‌کرد. این تضاد موجب شد که جامعه سیاسی (دولت و حزب) سریع و عمیق از کل جامعه جدا شود. به دلیل قدرت فوق‌العاده دولت در زمینه اقتصاد و فرهنگ، جامعه مدنی رشدی نیافت و سوسیالیسم نیز که دربرگیرنده حاکمیت مردم نه فقط در اقتصاد بلکه در سیاست نیز هم هست اجرا نشد.

در رابطه با نکاتی که مختصراً بدانان اشاره شد، در باب نقش فرهنگ در جامعه سرمایه‌داری و اینکه آیا برای تصرف قدرت دولت و متزلزل کردن و ساقط کردن نظام سرمایه‌داری باید به فرهنگ و در این رابطه به مسئله جامعه مدنی اهمیت و اولویت داد،

سرمایه‌داری استعماری تازمانی بر یکدیگر منطبق بوده و هم‌آهنگ عمل می‌کنند که جامعه اقتصادی (سرمایه‌داری استعماری) بتواند به حساب و خرج مردم مستعمرات و با غارت آنان آسایش مادی و رفاه نسبی عامه مردم را فراهم کند. با بروز بحران در جامعه اقتصادی، بحران در جامعه سیاسی و جامعه مدنی سرمایه‌داری به صورت جدا شدن آندو از یکدیگر نیز بروز و ظهور خواهد کرد.

در نظریاتی که بعنوان بدیل و برای رفع تضاد میان کار و سرمایه و بطور کلی تضادهای جامعه سرمایه‌داری و درزمینه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی ارائه و به نام تئوریهای سوسیالیستی شناخته شده، مسئله جامعه مدنی به صورت دیگری بررسی می‌گردد. مارکس در آثار خود از جامعه مدنی ذکری به میان نیاورده و بطور عمده و اساسی به کالبدشکافی طبقاتی و اقتصادی نظام

• در جوامع اروپایی در سده‌های هفتم و هشتم میلادی تا

دوران پیش از سربر آوردن و رشد سرمایه‌داری، سکولاریزم به معنای دولتی کردن اموال و زمینهای تحت تصرف کلیسا از جانب شاهان و شاهزادگانی بود که با داشتن اعتقادات نیرومند مذهبی و رعایت شئون و مراسم دینی و همکاری نزدیک با کلیسا، بنا به ضرورت‌های اقتصادی یا نظامی، اقدام به تصرف زمینهای کلیسا می‌کردند.

• در جوامع سرمایه‌داری، کلیسا نه تنها شریک فرهنگی و

سیاسی، که شریک اقتصادی طبقه استعمارگر نیز هست. آنچه مورد ضدیت و مخالفت فنودالها، شاهان، و سپس سرمایه‌داران و استعمارگران بوده و هست، دینی است که مخالف بهره‌کشی انسان از انسان، و مخالف فنودالیسم و سرمایه‌داری و استثمار استعمار باشد، نه دینی که بیعدالتی‌های اقتصادی و مطالب سیاسی طبقات حاکم را توجیه کند و رهبرانش در برابر فجایع سرمایه‌داری و استعمار سرمایه‌داری سکوت کنند.

سرمایه‌داری پرداخته، نه به توضیح و تشریح روینای جامعه سرمایه‌داری (Die Burgerliche Gesellschaft) برطبق نظریات وی، جامعه، از دو بخش زیرینا (شیوه تولید) و روینا که شامل سیاست، فلسفه، هنر، ادبیات، مذهب و... می‌شود تشکیل شده و زیرینا و روینا با یکدیگر پیوستگی داشته و برهم اثر متقابل دارند و آنچه صاحب‌نظران مارکسیست بعنوان جامعه مدنی مطرح کرده و می‌کنند در روینا جا دارد.

در فرضیه‌های سوسیالیستی، دموکراسی (حاکمیت مردم) به‌زمینه سیاسی محدود نمی‌شود بلکه بخش اقتصاد را نیز دربرمی‌گیرد. و مسائل تولید و توزیع عمده و سرمایه‌های بزرگ نه به یک اقلیت بلکه به کل جامعه تعلق دارد و دولت سازمانی است که باید منافع اکثریت

• **کوششهایی که در سده حاضر برای استقرار جامعه سوسیالیستی در شوروی و پاره‌ای کشورهای دیگر به عمل آمد سرانجام با شکست روبرو شد زیرا گذشته از اثر عوامل خارجی (فشارهای نظامی و اقتصادی جهان سرمایه داری)، کم بها دادن به عامل فرهنگ به معنای وسیع آن، عدم استقرار دموکراسی سیاسی و جامعه مدنی موجب تزلزل اجتماعی در این کشورها گردید.**

• **حاکمیت اقلیت به هر عنوان و شکل چه در زمینه اقتصاد و چه در سیاست و فرهنگ، در هر نظام و نعت هر شیوه تولیدی که باشد، مخالف و نافی حقوق فردی و اجتماعی افراد و تجاوز به حق حیات انسانهاست.**

چارچوب کدام شیوه تولید مسلط سخن گفته می شود موجب سردرگمی در بررسی هاست.

۳- بررسی جامعه مدنی در هر شیوه تولید باید با بررسی ساختار جامعه در همه زمینه های اقتصادی فرهنگی، سیاسی و روابط آنها با یکدیگر همراه باشد تا دقیقاً مشخص شود که مراد از جامعه مدنی چیست.

۴- سرمایه داری در مبارزه با فئودالیسم و کلیسا برای تصرف جامعه سیاسی و جامعه اقتصادی، از جامعه مدنی بهره برداری کرده و پس از سلطه بر آنها، جامعه مدنی سرمایه داری را تبدیل به سنگر دفاعی ایدئولوژیک در برابر اعتراضات اجتماعی نیروهای داخلی و وسیله سلطه استعمار سرمایه داری در مستعمرات نمود.

۵- جامعه مدنی در نظام سرمایه داری، با جامعه سیاسی و جامعه اقتصادی سرمایه داری يك كل را می سازد و این سه را نمی توان از هم تفکیک نمود. شرط اصلی استقرار جامعه مدنی سرمایه داری در يك جامعه مستعمراتی استقرار شیوه تولید سرمایه داری (کلاسیک) در آن جامعه است که آن هم ممکن نیست.

۶- در يك نظام اجتماعی و انسانی و سالم، برای تعریف جامعه مدنی مراد از حقوق فردی قبول یا تحکیم مالکیت یا حاکمیت يك اقلیت (چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی) بر وسائل تولید، توزیع سرمایه ها و ثروتهای جامعه نیست و نمی تواند باشد، بلکه مراد مشارکت همه افراد جامعه در ساختار اقتصادی یعنی حاکمیت مشترك همه افراد جامعه بر همه وسائل تولید عمده، توزیع سرمایه های تجاری و ثروتهای طبیعی و نظارت و اعمال حاکمیت در همه شئون اقتصادی و سیاسی است. مالکیت و حاکمیت اقلیت به هر صورت و به هر شکل چه در زمینه اقتصاد و چه در سیاست و فرهنگ در هر نظام و شیوه تولیدی که باشد مخالف و نافی حقوق فردی و اجتماعی افراد و تجاوز به حق حیات انسانهاست.

(دنباله دارد)

بحثهای گسترده ای میان صاحب نظران جانبدار نظام سوسیالیستی صورت گرفته است. به نظر آنتونیو گرامشی (Antonio Gramsci) مارکسیست ایتالیایی (۱۸۹۱-۱۹۳۷)، جامعه سرمایه داری از سه سطح تشکیل شده است: جامعه اقتصادی (روابط اقتصادی) جامعه سیاسی (دولت) و جامعه مدنی. از دید وی سازمانهای باصلاح خصوصی که ظاهراً خارج از حیطه نفوذ و اقتدار دولت قرار دارند مانند کلیسا، اتحادیه های کارگری، مدارس، کتابخانه ها، انواع مختلف کلوبها و گروههایی که از اجزاء سازنده جامعه مدنی می باشند و مطبوعات بخش فعال جامعه مدنی هستند.

گرامشی معتقد است که تمام این سازمانها در نظام سرمایه داری، سنگر دفاعی و ابزار ایدئولوژیک سلطه طبقه حاکم سرمایه دار بر جامعه اند و جنگ ایدئولوژیک میان این طبقه با نیروهای اجتماعی ضد سرمایه داری در درون این سازمانها انجام می گیرد. به نظر وی جامعه مدنی سرمایه داری موجب ثبات دولت، ابزار سلطه و حفظ عدم تساوی در جامعه است.

بنابر این نیروهای اجتماعی مترقی باید برای خارج کردن دولت از زیر سلطه طبقه حاکم سرمایه دار این سنگر دفاعی ایدئولوژیک را تصرف کنند و لازمه این امر مبارزه فرهنگی (و نه فقط اقتصادی) با سرمایه داریست (در دنباله نظریات گرامشی می توان امروزه، رادیو، تلویزیون، اینترنت را نیز به اجزای سازنده جامعه مدنی اضافه کرد).

هدف اصلی از مبارزه فرهنگی در سطح جامعه مدنی، با بهره گیری از امکانات فضا یا فضاهای اجتماعی موجود برای اظهار نظر و تبلیغ، آگاه کردن توده های استثمار شونده از مکانیسم استثمار، جنایات و غارتگریهای سرمایه داران است.

زیرا این اراده آگاه می تواند موجب تحولات عظیم گردد. راهنمای بررسیهای گرامشی در باب جامعه مدنی نظریه مارکس درباره اثر آگاهی و بسیج اراده آگاه توده ها در جامعه است که می نویسد: «... به محض اینکه تئوری توده های مردم را دربر گرفت، تبدیل به نیروی مادی می شود.» (MEW, Bd, 1, S.385)

گرامشی در بررسیهای فرهنگی و ارائه نظر در باب جامعه مدنی سرمایه داری و ارائه طریق برای نفوذ در آن به رابطه ساختاری و طبقاتی جامعه مدنی با جامعه سیاسی و اقتصادی در نظام سرمایه داری و اینکه دولت ابزار سلطه طبقاتی و مدافع و ناشر فرهنگ سرمایه داریست کاملاً توجه دارد.

با توجه به آنچه آمد، در باب جامعه مدنی می توان گفت:

۱- «جامعه مدنی» را نمی توان و نباید با «جامعه متمدن» اشتباه کرد.

۲- عدم توجه به محتوای اجتماعی و اینکه از «جامعه مدنی» در